شراب بی خمار

خدایار، ابراهیم

سخن درباره شاعری است که پس از 610 سال عروج جسمانی،علی رغم تغییر در بنیادهای فکری و ذوقی بخش عظیمی‏ از مردم دنیا،نه تنها میراثش به فراموشی‏ سپرده نشده بلکه دیوانش همچون کتابی‏ مقدس،روز به روز به قدرش افزوده شده، بر صدر می‏نشیند و شعله زندگانی‏اش بیش‏ از پیش برافروخته‏تر می‏گردد.دایره‏ خوانندگان حافظ در زمان زندگی وی،از وطن حافظ بیرون آمده،شهرت اشعارش، مرزها را در هم نوردیده و مشرق زمین را در آموزش معنوی خود قرار داده بود و اینک سال‏هاست که عاشقان فراوانی‏ در تمام دنیا،با زمزمه اشعارش و گشودن‏ دفتر شعرش،از یکسو آرزوهای خویش را به‏ کلمات آتشین حافظ پیوند می‏زنند و از دیگر سو،از زبان حافظ،رمز و رازهای زندگی‏ خویش را می‏جویند.

گویی حافظ و دیوانش چشمه زلالی را می‏ماند که هر کس در هر زمان و هر مکان‏ متناسب با ظرفیت خویش می‏تواند جامی‏ از آن برگرفته،آتش عطش خویش را فرونشاند.دیوان حافظ مملو از اندیشه‏های رنگین و کلمات بلند معناست‏ به همین دلیل هر کس با هر مرام و مسلک و مذهبی دیوان او را بگشاید.از آن‏ بهره می‏گیرد و این حکایت از جهانی بودن‏ اندیشه‏های جاودانی اوست و این رازی‏ است که ما در کمتر کتابی می‏توانیم نظیر آن‏ را مشاهده کنیم.

سال تولد خواجه شمس الدین محمد مشهور به حافظ و ملقب به لسان الغیب به درستی مشخص‏ نیست.عده‏ای او را متولد 826 هـ..ق/1326 م-یا کمی زودتر-می‏دانند.ولی در سال رحلت‏ او،کمتر اختلاف است:792 هـ.ق/139 م. (دیوان حافظ،دکتر رشید عیوضی،ج اول مقدمه‏ محمد گل اندام،ص 13،تاریخ ادبیات ایران‏ (2-1)برای دبیرستان‏ها،دکتر محمد جعفر یاحقی،صص 9-98

حافظ از پدری اصفهانی و مادری کازرونی‏ در شیراز به دنیا آمد.وی تمام علوم رسمی زمان‏ خود را از قبیل:فقه،حدیث،ادبیات عرب و صرف‏ و نحو،قرآن و تفسیر آن را در شهر شیراز فرا گرفت و به اعلی درجه مهارت رسید،تا جایی که تخلص‏ شاعری‏اش را به خاطر حفظ قرآن،به خود گرفت:

عشقت رسد به فریادگر خود به سان حافظ قرآن زبر بخوانی در چارده روایت

(غزل‏های حافظ،دکتر سلیم نیساری، انتشارات الهدی،1371،ص 85) حافظ جز یک سفر کوتاه به یزد و سفر دیگر به‏ کناره خلیج فارس به قصد سفر به شبه قاره-بنگال- که ناتمام ماند،هرگز از شیراز پا بیرون ننهاد.

حافظ در پر آشوب‏ترین ادوار تاریخ ایران یعنی‏ قرن(8.هـ/14.م)می‏زیست،قرنی که سراسر آن در جنگ و نزاع بین حکومت‏های کوچک و بزرگ محلی سپری شد.قرن حافظ،قرن تضادها بود و بی جهت نیست که دیوان حافظ چونان آینه‏ای‏ درخشان،نمایانگر این تضادهاست(کلیات سبک‏ شناسی،دکتر شمیسا،چاپ سوم،انتشارات‏ فردوس،1374،ص 78)

در تعداد دقیق ابیات دیوان حافظ،طبق آخرین‏ نسخه کامل باقی مانده موجود،که درست 21 سال‏ پس از مرگ حافظ توسط محمد گل اندام یکی از همدرسان حافظ جمع آوری شده است(دیوان‏ حافظ،عیوضی،مقدمه،چهل و سه)و از آنجا که‏ دیوان حافظ در زمان زندگی شاعر توسط خود وی‏ یا دیگران جمع آوری نشده،اختلاف نظر است. دیوان‏های جمع‏آوری شده به نام حافظ،نه،تنها از دیدگاه تعداد ابیات برابر نیستند،بلکه حجم زیادی‏ از غزل‏ها و سایر اشعار شاعران دیگر-شناخته و ناشناس-وارد دیوان حافظ شده است.

معتبرترین نسخه‏های حافظ-که تعداد آن‏ها از ده‏ نسخه تجاوز نمی‏کند.غزلیات حافظ را کمتر از پانصد غزل و قصیده و قطعه و رباعی و مثنوی‏ می‏دانند-حافظ غنی-قزوینی،حافظ خانلری- در حالیکه تعداد غزلیات وی در برخی از نسخه‏ها از جمله جامع نسخ حافظ مرحوم فرزاد از هفتصد غزل بیشتر است.

دکتر رشید عیوضی در دیوان مصحح خود، اشعار و ابیات حافظ را اینگونه تقسیم بندی کرده‏ است.

(485 غزل،3 قصیده،3 مثنوی کوتاه،54 قطعه و فرد و 26 رباعی»(دیوان حافظ،عیوضی، چهل و هشت تا شصت و پنج مقدمه،ج 8 حافظ شناسی به کوشش سعید نیاز کرمانی، 1367،ص 20)

حافظ نامی‏ترین شاعر قرن(8 هـ/14 م)است. از نگاه تاریخ سبک شناسی شعر فارسی،در این قرن‏ از جهت محتوا و سبک در سبک معروف به عراقی، سروده می‏شد.اما غزل فارسی در قرن(7 هـ/ 13 م)توسط دو شاعر بزرگ آن قرن،یعنی سعدی‏ و مولوی بلخی در بیان عاشقانه و عارفانه‏اش به‏ منتها درجه اوج خود رسیده بود.حافظ با ظهور خود در این قرن،بنیادگذار انقلابی در غزل سرایی‏ شد.بدین ترتیب که وی با در آمیختن غزل عاشقانه‏ سعدی و ترانه عارفانه مولوی،خود موجد سبکی‏ خاص در غزل سرایی شد که ما باید آن را سبک‏ حافظ شیرازی بنامیم.شیوه‏ای که اگر چه شاعران‏ همه عصر او،از قبیل خواجوی کرمانی،ناصر بخاری،کمال خجندی و سلمان ساوجی نیز در آن‏ زور آزمایی کرده بودند،ولی هرگز نتوانستند همطراز و همردیف حافظ بر تخت شهرت تکیه‏ زنند،چرا که هیچ کدام از این شاعران نتوانستند در زیبایی کلام و پختگی و انضمام معانی گونه‏گون، با حافظ برابری کنند.حافظ همچون«شاعری‏ ساحر»از«نی کلک»خویش آنگونه به جادوگری‏ دست یازید که سحر همه جادو زبانان دیگر را باطل‏ کرد:

منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن‏ از نی کلک،همه شهد و شکر می‏بارم

(غزل‏ها،ص 287)

گفته‏اند مقام حافظ در شعر،با مقام ابو سعید ابو الخیر(440-357)در عرفان قابل مقایسه‏ است:«ابو سعید در تصوف و عرفان ایرانی همان‏ مقام را دارد که حافظ در قلمرو شعر فارسی.هر دو تن نقطه کمال و گلچین کننده مجموعه زیبایی‏ها و ارزش‏های قبل از خویشتند...آنچه از سنت‏های‏ شعر فارسی و اندیشه‏ها و تصویرها و تجارب هنری‏ و فرهنگ شعری تا عصر حافظ وجود داشته،در دیوان حافظ به شیواترین اسلوب،گلچین شده‏ است و در حقیقت دیوان حافظ،نمایشگاهی است‏ که در آن شش قرن تجربه هنری و عرفانی در برابر ذوق و ادراک ما قرار می‏گیرد.»(اسرار التوحید، ج اول،تصحیح دکتر شفیعی کدکنی،مقدمه‏ مصحح،بیست و سه)

حافظ علاوه بر دقت،در آوردن معانی بلند، وسواسی شگفت در انتخاب کلمات مؤثر داشته‏ است:

غلام آن کلماتم که آتش انگیزد نه آب سرد زند در سخن بر آتش تیز

(غزل‏ها،ص 240)

وی علاوه بر احساس مسئوولیت در خلق‏ زیبایی و آراستگی کلام و دلنشین بودن کلمات- که خود یکی از عوامل و موانع مهم ترجمه ناپذیر بودن شعر حافظ شده است-در محتوا نیز دارای‏ اندیشه‏های بزرگ است.دیوان وی،سرشار از معانی فلسفی،نکات عرفانی و معانی اخلاقی است‏ که پیدایش این مضامین گرچه نه به حافظ و هیچ‏ متفکر دیگر ارتباط ندارد.بلکه با مهارت بی نظیری‏ در شعر وی انعکاس یافته،گویی که«مهر حافظ» بر این اندیشه‏ها خورده و«حافظانه»شده است؛ رابطه خدا با انسان،انسان با خدا،انسان با طبیعت‏ و طبیعت با انسان و خدا هستی و معنای آن و خیر و شر و نیکی و بدی پیچیده شده در آن،دنیا و ناپایداری‏اش،عشق و رندی،ناز معشوق و نیاز عاشق،اتحاد عاشق با معشوق و صدها نکته‏ اخلاقی و عرفانی،چونان گوهرهای سفته و بلورهای تراش خورده در دیوان حافظ،جوهریان‏ بازار معنویت را برای همیشه خریدار خود ساخته‏ است.همین عظمت باعث شده که حافظ برای‏ تمام شاعران بعد از خود،به تندیس کمال و زیبایی‏ و معیار سرایش غزل،مبدل شود.

علیشیر نوایی بنیانگذار ادبیات ازبکی در دیوان‏ خود،در بین 485 غزل خود،231 غزل را در تتبع‏ حافظ،سروده است و این در حالی است که فقط 39 غزل را در پیروی از پیرو استاد خود جامی، سروده است:(مجله ادبیات جهان،شماره 2، سال 2001،تاشکند،ص 174،مقاله نگاهی به‏ غزلیات فارسی نوایی،ابراهیم خدایار)

غزل گفتن مسلم شد به حافظ،شاید ای فانی‏ نمایی چاشنی دریوزه زان نظم جهان آرا

(دیوان فانی،رکن الدین همایون فرخ، تهران،1342،ص 6)

یوهان ولف گوته(1832-1749 م)سلطان‏ ادبیات اروپا برای ما ایرانی‏ها بسیار عزیز و گرانقدر است،چرا که وی در شناساندن ایران به آلمان و اروپا نقش ویژه‏ای دارد و شایسته هر گونه تجلیل‏ است.پیوند بسیار عمیق وی با ایران و حافظ در «دیوان شرقی»خود که به عشق حافظ سروده‏ است.حاکی از این عشق والاست.وی در این باره‏ پس از دریافت دیوان حافظ ترجمه‏ها مریور گشتال؛ خاورشناس مشهور اتریشی قرن نوزدهم،در اوایل‏ تابستان سال 1814 م و مطالعه آن در تابستان همان‏ سال،در دفتر خاطرات خود،اینگونه نوشت: «دارم دیوانه می‏شوم،اگر برای تسکین هیجان خود دست به غزلسرایی نزنم،نفوذ عجیب این‏ شخصیت خارق العاده را که ناگهان پا در زندگانی‏ من نهاد،تحمل نمی‏توانم کرد.»(دیوان شرقی‏ گوته،ترجمه شجاع الدین شفا،چاپ اول 1328، ص 24).وی عالی‏ترین ستایش خود را در حق‏ حافظ،با غزلی آسمانی در یکی از 12 بخش دیوان‏ خود،به همین نام-حافظ نامه-که حتی باعث‏ رشک و حسادت دیگر دوستان اروپایی او شد، اینگونه تقریر کرده است:

«حافظا،خود را با تو برابر نهادن،جز نشان‏ دیوانگی نیست.تو آن کشتی‏ای که مغرورانه باد در بادبان می‏افکند،سینه دریا را می‏شکافد و پا بر سر امواج می‏نهد و من آن تخته پاره‏ام که بی خودانه‏ سیلی خور اقیانوسم.»(دیوان شرقی گوته،ص‏ 58)

انگلس پس از مطالعه دیوان حافظ،طی نامه‏ای‏ به مارکس می‏نویسد:«به کتابی برخورد کرده‏ام که‏ سخت مرا مشغول داشته.»و مارکس را هم‏ بر می‏انگیزاند تا فارسی بخواند و در این لذت سهیم‏ گردد.(ج 7 حافظ شناسی،ص 17)نیچه شاعر آلمانی در مورد حافظ گفته است:«حافظا، میخانه‏ای از حکمت بنا کردی که از بزرگ‏ترین کاخ‏ جهان بزرگ‏تر است،و در آن باده‏ای از لطف سخن‏ فراهم آورده‏ای،که از طاقت نوشیدن دنیایی بیشتر است...تو هم میخانه مایی،و هم باده ما،هم‏ سیمرغ مایی و هم کوه گران ما...سخن تو،خود شراب مستی بخش خردمندان جهان است. حافظا،دیگر شراب انگوری می‏خواهی چه کنی؟» (حافظ شناسی،ج 2،ص 147)

و سرانجام اینکه هیچ سخنی انسان را نمی‏تواند همچون برگرفتن جامی از شراب بی خمار حافظ و خواندن دیوان وی،سحر انگیز باشد و ما هم برآنیم در یک سیری کوتاه از زبان حافظ،در مورد حافظ و اندیشه‏های او سخن برانیم:

حافظ از زبان حافظ

1-شخصیت حافظ:

-وجود ما معمایی است حافظ که تحقیقش فسون است و فسانه

(غزل‏ها،ص 371)

-راز حافظ بعد از این ناگفته ماند ای دریغ آن راز داران یاد باد

(غزل‏ها،ص 88)

2-وطن،حافظ:

-شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم‏ عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است

(غزل‏ها،ص 26)

3-شعر حافظ و ویژگی‏های شعر او:

-شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است‏ آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

(غزل‏ها،ص 255)

-شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‏رود

طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر کین طفل،یکشبه ره صد ساله می‏رود

(غزلها،ص 201)

-به شعر حافظ شیرازی می‏رقصند و می‏نازند سیه چشمان کشمیری،و ترکان سمرقندی

(غزل‏ها،ص 385)

-حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری

(غزل‏ها،ص 408)

-عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

(غزل‏ها،ص 27)

-شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود

(غزل‏ها،ص 184)

-صبحدم از عرش می‏آمد خروشی،عقل گفت: قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‏کنند

(غزل‏ها،ص 177)

-حسد چه می‏بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

(غزل‏ها،ص 25)

4-رابطه انسان و هستی با خدا:

-هر دو عالم یک فروغ روی اوست‏ گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

(غزل‏ها،ص 322)

-فرشته عشق نداند که چیست،قصه مخوان‏ بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز

(غزل‏ها،ص 240)

-طایر گلشن قدسم،چه دهم شرح فراق‏ که درین دامگه حادثه چون افتادم

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم

(غزل‏ها،ص 279)

-طفیل هستی عشقند آدمی و پری‏ ارادتی بنما،تا سعادتی ببری

(غزل‏ها،ص 396)

5-یگانی و اتحاد با معشوق:

-چنان پر شد فضای سینه از دوست‏ که فکر خویش گم شد از ضمیرم

(غزل‏ها،ص 291)

-نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

(غزل‏ها،ص 279)

-از در خویش خدا را به بهشتم مفرست‏ که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

(غزل‏ها،ص 241)

-پاسبان حرم دل شده‏ام شب همه شب‏ تا درین پرده جز اندیشه او نگذارم

(غزل‏ها،ص 287)

6-راز و نیاز با معشوق:

-به هیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ دعای نیم شب و درس صبحگاهت بس

(غزل‏ها،ص 247)

-می صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری

(غزل‏ها،ص 396)

-حافظ،وصال می‏طلبد از ره دعا یا رب،دعای خسته دلان مستجاب کن

(غزل‏ها،ص 348)

7-حافظ و قرآن:

-حافظا،در کنج فقر و خلوت شب‏های تار تا بود وردت دعا و درس قرآن،غم مخور

(غزل‏ها،ص 231)

-ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

(غزل‏ها،ص 390)

-صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

(غزل‏ها،ص 280)

8-مذهب حافظ و ویژگی‏های آن:

-فاش می‏گویم و از گفته خود دلشادم‏ بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

(غزل‏ها،ص 85)

-عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید ناخوانده نقش مقصود از کار گاه هستی

(غزل ها،ص 381)

-در راه عشق فرق غنی و فقیر نیست‏ ای پادشاه حسن،سخن با گدا بگو

(غزل‏ها،ص 363)

-یکی است ترکی و تازی در این معامله حافظ حدیث عشق بیان کن به هر زبان که تو دانی

(غزل‏ها،ص 412)

-ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست‏ هر چه آغاز ندارد،نپذیرد انجام

(غزل‏ها،ص 273)

9-میکده عشق،می عاشقانه،خرابات مغان:

-در خرابات مغان نور خدا می‏بینم‏ این عجب بین که چه نوری ز کجا می‏بینم

(غزل‏ها،ص 314)

-شرابی بی خمارم بخش یا رب‏ که با وی هیچ درد سر نباشد

(غزل‏ها،ص 143)

-زان باده که در مصطبه عشق فروشند ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باشد

(غزل‏ها،ص 246)

-بیا به میکده حافظ که بر تو عرضه کنم‏ هزار صف ز دعاهای مستجاب زده

(غزل‏ها،ص 368)

-شست و شویی کن و آنگه به خرابات خرام‏ تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

(غزل ها،ص 369)

-چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است‏ نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

(غزل‏ها،ص 195)

10-مسایل دینی،اخلاقی و اجتماعی:

-تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی،خدا بکند

(غزل‏ها،ص 168)

-دلا،معاش چنان کن که گر بلغزد پای‏ فرشته‏ات به دو دست دعا نگه دارد

(غزل‏ها،ص 106)

-درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد

(غزل‏ها،ص 100)

-آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است: با دوستان مروت،با دشمنان مدارا

(غزل‏ها،ص 3)

-مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن‏ که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

(غزل‏ها،ص 68)

-دلا،دلالت خیرت کنم به راه نجات‏ مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش

(غزل‏ها،ص 260)

-وفای عهد نکو باشد،ار بیاموزی‏ و گرنه هر که تو بینی،ستمگری داند

(غزل‏ها،ص 157)

11-با حاکمان ظالم:

-صحبت حکام،ظلمت شب یلداست‏ نور ز خورشید خواه،بو که برآید

(غزل‏ها،ص 206)

12-حافظ و خیر خواهی و پند و نصیحت:

-گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای،اگر از پس امروز بود فردایی

(غزل‏ها،ص 374)

-فراق و وصل چه باشد؟رضای دوست طلب کن‏ که حیف باشد ازو غیر او تمنایی

(غزل‏ها،ص 375)

-بیاموزمت کیمیای سعادت. ز هم صحبت بد،جدایی،جدایی

(غزل‏ها،ص 376)

در مکتب حقایق،پیش ادیب عشق‏ هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد آنگه رسی به خویش که بی‏خواب و خور شوی

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد بالله کز آفتاب فلک خوب‏تر شوی

(غزل‏ها،ص 422)

13-جبر و اختیار

نگاه انسان به هستی و فلسفه زندگی در تردد بین‏ جبر و اختیار است.عاشق در مرحله‏ای با معشوق‏ به اتحاد می‏رسد و خود را در اوج اختیار معشوق‏ شریک می‏داند و گاهی در جدایی از معشوق،خود را در اوج جبر حس می‏کند:

الف-اختیار:

-سعی نابرده در این راه به جایی نرسی‏ مزد اگر می‏طلبی طاعت استاد ببر

(غزل‏ها،ص 217)

-حافظ از پادشهان پایه به خدمت طلبند کار ناکرده چه امید عطا می‏داری

(غزل‏ها،ص 392)

-چرخ بر هم زنم ار غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

(غزل‏ها،ص 269)

-من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست‏ صدا گدا همچو خود را بعد از این قارون

کنم(غزل ها،ص 308)

-فردا اگر نه روضه رضوان به ما دهند غلمان ز غرفه،حور ز جنت بدر کشیم

(غزل‏ها،ص 334)

ب:جبر:

-بارها گفته‏ام و بار دگر می‏گویم‏ که من گمشده،این ره نه به خود می‏پویم

من اگر خارم و گر گل،چمن آرایی هست‏ که از آن دست که می‏پروردم،می‏رویم

خنده و گریه عشاق ز جایی دگر است‏ می‏سرایم به شب و وقت سحر می‏مویم

(غزل‏ها،ص 339)

14-طنز

می‏توان یکی از علت‏های گستردگی دایره‏ خوانندگان شعر حافظ را همین کسوت متضاد و متناقض نمای میراث حافظ که در نهایت به نوعی‏ تنوع و کثرت معنا منتج می‏شود،دانست.یکی‏ از جنبه‏های مهم کسوت متضاد میراث حافظ، همین طنز حافظ است که از تیغ تیز آن،تمام مفاهیم‏ زندگی انسان،حتی مقدس‏ترین آنها،اگر مایه‏

\*یکی از علت‏های گستردگی‏ دایره خوانندگان شعر حافظ کسوت متضاد و متناقض نمای‏ میراث حافظ است که در نهایت به‏ نوعی تنوع و کثرت معنا منتج‏ می‏شود.

فریب دیگران واقع شوند-در امان نیستند.دایره‏ طنزهای حافظ به اندازه خود زندگی،وسیع است‏ و حتی خود حافظ را هم دربر می‏گیرد:

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است‏ عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

(غزل‏ها،ص 139)

-بیا که خرقه من گر چه وقف میکده‏هاست‏ ز مال وقف نبینی به نام من در می

(غزل‏ها،ص 410)

-واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‏کنند چون به خلوت می‏روند آن کار دیگر می‏کنند

(غزل‏ها،ص 177)

-فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که می حرام،زلی به ز مال اوقاف است

(غزل‏ها،ص 29)

-خدا زان خرقه بیزار است صد بار که صد بت باشدش در آستینی

(غزل‏ها،ص 420)

15-امید به زندگی

شوق به حیات و اعتماد به رحمت خدا،یکی‏ دیگر از جنبه‏های مثبت شعر حافظ است.انسان با همنوا شدن با این ابیات و اعتقاد به این فلسفه، آسوده‏تر بار خویش را بر ترازوی آخرت عرضه‏ می‏کند.مگر نه این است که در حدیث قدس آمده‏ است:«سبقت رحمتی غضبی»مهربانی‏ام بر خشمم پیشی گرفته است.(احادیث مثنوی، فروزانفر،ص 26،به نقل از مثنوی تصحیح دکتر استعلامی،تعلیقات،ج 1،ص 269)

-سری دارم چو حافظ مست،لیکن‏ به لطف آن سری امیدوارم

(غزل‏ها،ص 284)

-هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت‏ تا آشنای عشق شدم،ز اهل رحمتم

(غزل‏ها،ص 277)

-از نامه سیاه نترسم که روز حشر با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم

(غزل‏ها،ص 311)

-هاتفی از گوشه میخانه دوش‏ گفت:ببخشند گنه،می بنوش

عفو الهی بکند کار خویش‏ مژده رحمت برساند سروش

لطف خدا بیشتر از جرم ماست‏ نکته سر بسته چه گویی؟خموش

(غزل‏ها،ص 259)

17-نکته آخر،عبد القادر بیدل دهلوی؛شاعر و متفکر بزرگ زبان فارسی در جایی ادعا کرده است‏ که نفسش به کارگاهی شباهت دارد که در آن به زنده‏ کردن مردگان معنا می‏پردازد و کلماتش چو هیاهوی‏ صور قیامت،«برانگیزاننده»است:

بیدل!نفسم کارگه حشر معانی است‏ چون غلغله صور قیامت،کلماتم

(شاعر آئینه‏ها،بررسی سبک هندی و شعر بیدل،دکتر شفیعی کدکنی،انتشارات«آگاه»،

چاپ چهارم،1379،ص 234)

ولی تاریخ شعر فارسی این معنی را بیش از همه،نه برای بیدل و صدها شاعر دیگر،بلکه برای‏ حافظ شیرین سخن به اثبات رسانده است،مردم‏ فارسی خوان که نه تمام کسانی که با شرق و میراث‏ مشرق زمین سر و کار دارند،حافظ و میراث وی را بیش از سایرین مورد توجه قرار داده و به زبان‏های‏ خود ترجمه کرده‏اند.در مشرق زمین نیز،آنها که‏ بی‏واسطه با زبان حافظ سخن می‏گویند،اشعار حافظ را بیش از دیگران،در جان و دل خود جا داده‏اند:طبق مندرجات کتابشناسی حافظ،دیوان‏ وی در فاصله سال‏های 1200 تا 1201 ق.به‏ دستور مستر جانس انگلیسی و به تصحیح ابو طالب‏ تبریزی،از روی دوازده نسخه خطی،در 157 ورق‏ در کلکته(هندوستان)به طبع رسید.در فاصله‏ اولین و آخرین چاپ دیوان حافظ،یعنی از زمان‏ طبع ابو طالب تبریزی تا چاپ و تصحیح انتقادی‏ جدید دکتر سلیم نیساری در سال 1371 هـ/ 1992 م دیوان حافظ بیش از چهار صد بار در اشکال‏ مختلف به طبع رسیده است.بنده حدس می‏زنم‏ که طبع و تصحیح قزوینی-غنی،به تنهایی بیش از یکصد بار به چاپ رسیده است.(غزل‏های حافظ، دکتر سلیم نیساری،مقدمه بها الدین خرمشاهی، یازده-دوازده)آری ماجرای حافظ پایان ناپذیر است:

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست‏ هر چه آغاز ندارد،نپذیرد انجام

(غزل‏ها،ص 273)

و به قول خود حافظ:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق‏ ثبت است بر جریده عالم دوام ما

(غزل‏ها،ص 10)